

سطوح بهره‌مندی از قرآن

به‌طور کلی بهره‌مندی از قرآن - برای انسان‌های عادی - را می‌توان در دو سطح مد نظر قرار داد.

سطح اول: سطحی از معارف وحی که با آشنایی نسبی به زبان قرآن و تدبر در معنای آیات، صورت می‌بندد و برای همگان امکانپذیر است. این مرتبه را با الهام از آیات قرآن، «سطح تذکاری» می‌نامیم؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ «و ما به راستی قرآن را برآیدآوری [و تذکار] آسان کردیم. آیا یاد آورنده [و پندپذیری] هست؟» قرآن برای ذکر و یادآوری همگان آسان گردید تا هر کسی فراخور فهمش بتواند معنای بسیط آیات را در حد اجمال (در سطح ترجمه و کمی فراتر از آن) دریابد و به همان اندازه از فهم خود، از غفلت بدر آید، به تعبیر امام خمینی علیه السلام که در درس تفسیر حمد می‌گویند:

قرآن یک سفره ای است که خداوند پهن کرده، برای همه بشر، یک سفره پهنی است هر که به اندازه اشتهايش از آن می‌تواند استفاده کند [البته] اگر مریض نباشد که بی‌اشتها بشود.

سطح دوم: مرتبه ای است که آن را «تفسیر اصطلاحی» می‌نامیم این سطح نیاز به تحصیل شرایط ویژه، مهارت‌های خاص و معلومات گوناگون دارد که ازجمله آنها استفاده از تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان معلم قرآن و نیز عترت طاهره علیهم السلام به‌عنوان وارثان معصوم از کتاب خداست. فراتر از این دو سطح، سطوح دیگری هم هست که باید در جای خود مطرح شود.

در اینجا برای آن که دوستان بتوانند بهره‌مندی از معارف قرآن را در «سطح تذکاری» تجربه کنند و در زندگی قرآنی خود آن را به کار بندند، ابتدا راه کار اجرایی آن را در چند گام خواهیم آورد و سپس به‌طور مشخص معارف سوره «یس» را به‌عنوان الگویی برای این امر، ارائه می‌کنیم.

گام نخست: باید چندین مرتبه سوره مورد نظر را با ترجمه معتبر تلاوت کنیم تا صورت اجمالی از معارف آن در ذهن ما نقش بندد.

گام دوم: باید تک‌تک معانی واژگان سوره برای ما، روشن باشد. بنابراین، در پاره‌ای از موارد باید برای درک معنا به منابع دراین‌باره رجوع کنیم. آنچه تا این جا به‌دست آوردیم. مانند سرمایه است اکنون باید در گام‌های بعد این سرمایه را به‌کار بندیم.

گام سوم: در هر سوره به‌ویژه سوره‌هایی که چندین موضوع دارد، آیات هم معنا را بیابیم چون این آیات یکدیگر را شرح و توضیح می‌دهند. البته اگر امکان جمع آوری آیات هم معنا در کل قرآن باشد، بسیار کارساز و ارزشمند خواهد بود.

گام چهارم: بکوشیم آیات و در پی آن معارف سوره مورد نظر را دسته‌بندی کنیم.

گام پنجم: سعی کنیم با ایجاد پرسش‌های متعدد و سپس با پاسخ‌های مناسب، معارف هر دسته از آیات را به خوبی درک کنیم. اگر پرسش‌ها به‌صورت کاربردی در زندگی روزمره مطرح شوند امکان گفت و گو با قرآن فراهم می‌آید.

گام ششم: همواره باید در فرایند بهره‌برداری از قرآن، به رأس هرم توجه کنیم و رابطه تعالیم هر دسته از آیات را با رأس هرم (که گفتیم حقیقت توحید است) نمایان سازیم.

ترسیم این هرم به صورت فشرده بدین شرح است:

نظام دین حق یا تعالیم وحی، هر می‌شکل است که در رأی آن «توحید» یا همان کلمه طیبه «لا اله الا الله» قرار دارد، اضلاع این هرم هر کدام به نوبه خود از رأس هرم معنا و مبنا می‌گیرند.

شاید بتوان اضلاع هرم تعالیم وحی در این زمینه را در چند دسته کلی بدین شرح تقسیم کرد:

«هستی‌شناسی» با تمام قلمروها (مانند انسان‌شناسی، فرشته‌شناسی و...) و ابعاد و مراتب آن.

«سرگذشت گذشتگان» شامل همه حوادث تلخ و شیرین.

«فرجام‌شناسی» با تمام مراحل و ابعاد آن.

«راه‌شناسی و راهنماشناسی» اعم از هرچه که در راه و راهنمای انسان شرط شده و یا به عنوان موانع در آن دخالت دارد.

«برنامه‌های عملی» که شامل همه خُلق‌ها و احکام عبادی، فردی و اجتماعی است.

آنچه که مقصد و مقصود در تمام این قلمروهاست، پیراستن انسان از پندارها و رساندن وی به رأس هرم یعنی: «حقیقت توحید» است که از رهگذر معرفت و سپس باور به وحدانیت حق تعالی و درک حضور حکیمانه و دائمی او در همه عرصه‌های تکوینی و تشریعی که همان توحید ربوبی است، پدید می‌آید.

به طور نمونه تعالیم وحی در قلمرو «هستی‌شناسی» برای تبیین این حقایق است: عالم وجود سراسر تجسم اراده اوست و نظام آفرینش آیت حق تعالی است، عالم در مقام حدوث، عبث نبوده و در مقام بقا، رها نگردیده است؛ خداوند جدا و دور افتاده از هستی نیست و سر رشته و اختیار هستی به دست اوست. حق تعالی نه تنها آفریننده و ایجادکننده تمام موجودات است بلکه برپا دارنده و تدبیرکننده آنهاست؛ به دیگر سخن، تمام اجزای عالم در لحظه لحظه وجود خویش و امدار و وابسته به خداوندند، تنها فاعل مستقل در هستی - که فاعلیتش وابسته به موجودی دیگر نیست - باری تعالی است و فعالیت سایر موجودات جلوه‌ای از فاعلیت اوست که بدون اذن و اراده اش محقق نمی‌گردد.

در بُعد «سرگذشت گذشتگان» در قرآن نیز شبیه به همین آموزه‌ها را می‌یابیم، تاریخ گذشتگان عرصه تحقق سنت‌های حق تعالی و حضور دائمی و حکیمانه خداوند در نظام اجتماعی و فردی انسان‌هاست تا برای آیندگان درس عبرت باشد و در آینه تاریخ، تجسم اراده حق تعالی را بنگرند و تدبیر وی را در کيفرها و پاداش‌ها، ببینند. در سایر ابعاد نیز همانند این تحلیل امکان‌پذیر است. و حاصل آن‌ها این است: تمام برنامه‌های بینشی و گرایشی در تعالیم وحی برای پندارزدایی، تعمیق معرفت‌ها و بالنده شدن این باورهاست تا انسان به توحید نظری - به ویژه توحید ربوبی - و عملی بار یابد و در پی آن به توحید عبادی کردن نهد و از این صراط مستقیم به قرب حق تعالی نایل آید.

به همین روست که انسانِ موحدِ ناب که ظرف وجودش رویش گاه کلمه طیبه است در قرآن به درختی تشبیه شده که سراسر وجودش از ریشه و ساقه و میوه‌ها، جلوه کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. ریشه این درخت ثابت و پا برجاست، باورهای حق بر روی تنه آن جوانه می‌زند و فضایل اخلاقی و اعمال شایسته از آن جوانه‌ها منشعب می‌گردد و به صورت میوه هر دم از آن سر می‌زند. قرآن در این باره می‌فرماید:

آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مَثَل زده است؟ سخن پاکیزه [= کلمه توحید و شهادت از روی حقیقت به یکتایی معبود]

چون درخت پاکیزه [وصف کرده] است که ریشه آن [در زمین] استوار و شاخه آن در آسمان است؛ میوه خود را هر دم

به فرمان پروردگارش می‌دهد و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند، شاید به یاد آرند و پند گیرند.^۱

قرآن کریم در این تمثیل، کلمه توحید را درخت طیب با تمام اجزایش می‌شناسد به جای آن که کلمه طیب را بر جزئی از درخت مانند ریشه یا ساقه و یا ... حمل کند و این دلالت بر جایگاه اصلی توحید در تمام اجزای نظام دین دارد که در انسان موحد جلوه می‌کند.

بنابراین، معارف قرآن در عرصه جهان‌بینی و شناخت‌ها، عقاید و گرایش‌ها، تکالیف و منش‌ها، جملگی هر می‌شکل و در مدار «توحید» قابل تبیین‌اند به گونه‌ای که می‌توان نظام معارف وحی را به صورت هر می‌چند وجهی ترسیم کرد که در رأس آن «توحید» به ویژه توحید ربوبی قرار دارد و هر وجه آن یکی از ابعاد گرایش، بینش و منش را نشان می‌دهد و به نوبه خود راه توحید شناسی و توحیدگرایی (و موانع و رفع آن) را به سمت رأس هرم نمایان می‌سازد.

اصناف مردم در آیات وحی نیز بنابه همین رسم قابل درک است. در محور صعود و سعادت بنابه درجه قرب و میزان توجه آنان نسبت به رأس هرم نامگذاری شده‌اند: مانند: متقی، مسلم، مؤمن، قانت، شهید، صالح و... در محور سقوط و شقاوت نیز بر اساس درجه بُعد و نوع رویکرد آنان نسبت به رأس هرم تعیین می‌گردند. مانند: فاجر، فاسق، کافر، منافق، مستکبر و....

علامه طباطبایی در دیباجه تفسیر سوره هود پس از آن که محتوای این سوره را بیان‌کننده اغراض آیات گوناگون قرآن (از اصول معارف، اخلاق، احکام، هستی‌شناسی، آغاز و فرجام‌شناسی، پیوند آفرینش انسان با کردار و پیامدهای آن و...) می‌نامد، چنین می‌نویسد:

تمام آیات قرآن با همه گستردگی معارف و حقایقی که در آنهاست به یک حقیقت وابسته‌اند که بنیان همه آنهاست و در واقع تمام این معارف در حکم فروع آن به شمار می‌آیند؛ این حقیقت که اساس بنیادین دین می‌باشد عبارت است از: **توحیدُ تعالی توحیدُ الاسلام بأنَّ یعتقد أنَّه تعالی هو ربَّ کلِّ شیء لا ربَّ غیره و یسلِّم له من کلِّ وجهة فِیَوْقی له حقَّ ربوبیته ولا یخضع فی قلب ولا یخضع فی عمل إلاَّ له جلَّ أمره**، این حقیقت، «توحید حقتعالی، توحید اسلام» است به این که آدمی باور کند خداوند بلندمرتبه، پروردگار هر چیزی است و غیر او پروردگاری نیست سپس [در پی این باور] سر تا پا تسلیم امر او شود و حق ربوبیتش را بجا آورد به این که قلبش جز برای او خاشع نگردد و عملش تنها برای او صورت پذیرد. این امر، ریشه تمام معارف و شرایع قرآن با همه تفاسیل و گستردگی آنهاست.^۲

۱. ابراهیم/ ۲۴ و ۲۵.

۲. طباطبایی، المیزان، ج ۱۰، ص ۱۳۵. ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «اسلام عقیده دارد که زندگی دنیا جز برای کسب معارف الهی که همه آنها به توحید

غزالی از زاویه دیگر به حقیقت هرم توحید راه یافته و به این نتیجه رسیده که همه چیز در قرآن در مدار «توحید» قابل تبیین است. وی می گوید:

وبالجملة، فالعلوم كلها داخله في أفعال الله عز وجل وصفاته و في القرآن شرح ذاته و أفعاله و صفاته و هذه العلوم لانهاية لها، وفي القرآن إشارة إلى مجامعها.^۲

حاصل آن که همه علوم، داخل در افعال خداوند است و در قرآن شرح ذات و افعال و صفات خداوند است [بنابراین] این علوم، پایانی ندارد و در قرآن به کلیات و اصول آن‌ها اشاره شده است.

در گزارش‌های قرآن کریم از محتوای کتاب‌های آسمانی گذشته نیز «هرم توحید» را مشاهده می‌کنیم از جمله در آیات ۳۶ تا ۵۵ سوره نجم که به طور روشن آموزه فرازمند توحید ربوبی یا همان حضور حکیمانه و دایمی حق تعالی را در تمام عرصه‌ها بدین شکل نشان می‌دهد: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ... وَأَنَّ إِلَهِي رَبُّكَ الْمُنْتَهَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا * وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ... وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّسَاءَ الْأُخْرَى * وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى * وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى * وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى ... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى﴾؛ مگر او [انسان روی گردان از حق] از آن‌چه در صحیفه‌های موسی است، آگاه نشده است، و [از صحیفه‌های] ابراهیم که [عهد پیامبری را] بی‌کم و کاست به جای آورد. [آیا در آن‌ها این حقیقت نیامده است که] همه چیز به پروردگارت منتهی می‌شود. و این که تنها اوست که می‌خنداند و می‌گریاند. و این که تنها اوست که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و این که اوست که دو گونه نر و ماده را آفریده است ... و این که آفرینش دیگر [پدید آوردن سرای آخرت] بر عهده اوست. و این که اوست که توانگری داده و دولت و مِکنت بخشیده است. و این که اوست پروردگار ستاره «شعری». و این که اوست که قوم [هود]، عاد نخستین را به عذاب، هلاکت ساخت ... پس [ای انسان] در کدام یک از نعمت‌های پروردگارت تردید روا می‌داری.

فرازهای پایانی آیات فراوانی از قرآن - به طور مشخص مانند آیات سوره نساء - نیز با اسما و صفات الهی ختم می‌شود. هر کدام از این اسما ناظر به محتوای آیه‌اند و در حکم تعلیل برای مفاد آیه محسوب می‌شوند این حقیقت ما را به نظام تعالیم وحی رهنمون می‌کند و نقش «توحید» را در این نظام آشکار می‌سازد.

با شناخت نظام معنایی کل نگر نسبت به تعالیم وحی، این پرسش، پاسخ می‌گیرد که چرا در نگاه ابتدایی، محتوای درونی یک سوره را با موضوعات متعدد می‌یابیم و در پی آن نوعی گسیختگی بین موضوعات قرآن را مشاهده می‌کنیم به گونه‌ای

باز می‌گردد، نفعی دیگر ندارد.» (نک: طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۸۴)

۲. غزالی، احیاء العلوم، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

که - به طور نمونه - بخشی از آیات یک سوره سخن درباره هستی شناسی و بخشی دیگر بیان تاریخ و سپس ارائه تکالیف و بدون فاصله سخن از جهان آخرت و... دارد. با نگاه هرمی شکل به تعالیم وحی، همه آن‌ها را در اضلاع این هرم به سمت یک نقطه در رأس آن که توحید نام دارد می‌نگریم؛ به گونه‌ای که حضور معنادار ربوبیت حقتعالی را در همه اضلاع با جلوه‌های اراده وی، نشان می‌دهد بدون آن که تفاوتی در این حضور به چشم خورد؛ چون همه اوصاف حقتعالی همچون اراده، علم، ربوبیت، حکمت، حضور مطلقه و... در همه عرصه‌های این اضلاع علی السویه است و شاید قرآن بخواهد با این نوع ساختار به انسان تفهیم کند که اگر برای وی که با جهل و عجز آمیخته است گذشته و حال، غیب و شهود، دور و نزدیک، سختی و آسانی، محسوس و معقول، حال و آینده و... تفاوت می‌کند برای حقتعالی با اوصاف مطلقه‌اش که مالک مدبر همه عرصه‌هاست از هر ضلعی که سخن گوید به همان اندازه هدایت و پیام دارد که از ضلع دیگرش و کمال انسان در این است که این حقیقت را درباره حقتعالی درک کند. در این زمینه کافی است یکی از سوره‌های قرآن به ویژه سوره‌های «طوال» و «مئین» را با همین نگاه، تلاوت کنیم تا این انسجام را به طور عینی بیابیم.^۴

۴. نگاه هرمی شکل به تعالیم وحی نتایج درخشانی را در پی دارد از جمله:

- **شناخت ماهیت نهضت انبیا:** بر اساس «هرم توحید» می‌توان ماهیت نهضت انبیا را شناخت. نهضت انبیا ماهیتی صرفاً توحیدی دارد. آنان انسان‌های معصوم (در تلقی و درک تعالیم وحی و اجرای آموزه‌های دین حق) و منصوب از ناحیه حق تعالی برای عینیت بخشیدن به اراده خداوند در زمین بوده‌اند. اهداف، خط مشی‌ها و شیوه‌های حرکت اصلاحی آنان نیز بر همین مبنا تبیین می‌گردد. به طور نمونه چون به اهداف بعثت انبیا در خطبه اول نهج البلاغه بنگریم آن را با عبارتی ژرف و زیبا چنین می‌یابیم:

قَبَعَتْ اللَّهُ فِيهِمْ رُسُلَهُ... لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنَسَى نَعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمَقْدَرَةَ...

پس خداوند در بین آنان [= مردمان] پیامبرانی فرستاد تا پیمان فطرتش را که در سرشت آنان بود، بگزارند و نعمت فراموش شده‌اش را به یادشان آرند و با تبلیغ [پیام‌های حق تعالی] بر آنان احتجاج کنند و خرده‌های دفن شده [در زیر غبار کفر و شرک] را برانگیزند و آیات قدرت حق تعالی را به ایشان بنمایانند.

چنانکه ملاحظه می‌کنید مدار اصلی و هسته مرکزی اهداف بعثت انبیا «توحیدشناسی و توحیدگرایی» است.

انبیا، پیمان فطرت توحیدی انسان را می‌طلبند و نعمت فراموش شده پروردگارشان را یادآور می‌شوند و با تبلیغ یگانه‌پرستی بر آنان احتجاج می‌کنند و خرده‌های دفن شده را برای رؤیت آیات آفاقی و انفسی حقتعالی، بر می‌انگیزند. بنابراین انبیا که خود، نمونه روشن از حیات موحدانه‌اند، مبعوث شدند تا هرم توحید را احیا کنند، خرافه‌ها و پندارها را بزدايند، شرک و غفلت از پروردگار را که ریشه همه شقاوت‌ها و سقوط‌های انسان است در همه ابعادش براندازند و آدمی را در مسیر توحید که منشأ همه سعادت‌ها و کمال‌های اوست به راه اندازند، پس اصلاح واقعی امور انسان‌ها جز در سایه قرب خدا معنا و مفهوم نمی‌یابد و الا انبیا نسخه‌ای دیگر برای اصلاح و نجات انسان، ارایه می‌کردند.

از همین جاست که می‌گوییم: خدمتی که انبیا و در پی آن معصومان از اوصیای آنان به بشریت کردند، هیچ کس نکرده و نمی‌کند بلکه از کسی این امر

خطیر ساخته نیست جز آن که در حد خود از مکتب انبیا در این باره الهام گرفته باشد.

از آن چه گفته شد به هدف نهایی و یگانه نهضت انبیا - و در پی نهضت جهانی امام مهدی (عج)، که احیاگر منطق انبیاست - راه می یابیم و آن چیزی جز «احیای توحیدشناسی و توحیدگرایی» آدمیان نیست و سایر اهداف حکومتی و غیر حکومتی آنان را در سایه همین هدف می نگرییم. امام خمینی (ره) در این زمینه چنین می گویند:

آرمان اصلی وحی این بوده است که برای بشر معرفت ایجاد کند؛ معرفت به حق تعالی، در رأس همه امور، این معناست... رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که این جا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلا این نیست، نیامدند که این جا عدالت ایجاد کنند؛ آن هم مقصد اعلا نیست، این ها همه مقدمه است تمام زحمت ها [بی] که اینها کشیدند از حضرت نوح گرفته از حضرت ابراهیم گرفته تا... به رسول اکرم (ص) رسیده است تمام مشقت هایی که کشیدند و کارهایی که کردند مقدمه یک مطلب است و او معرفی ذات حق است. جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد می کند و آن حقیقت توحید است که غایت همه نبوتات و نهایت مقاصد همه انبیای عظام (ع) است. (ر.ک: محمدتقی دیاری، اندیشه و آرای تفسیری امام خمینی، ص ۱۴)

بنابراین، می توانیم بگوییم: اهداف رسالت انبیا، پلکانی و در طول یکدیگرند و هر کدام برای رسیدن به دیگری پی ریزی می شوند؛ اما آغاز و انجام این اهداف، توحیدگرایی و پیرایش شرک ورزی است، همان که شعار همه انبیا در همه مراحل دعوتشان بوده و لحظه ای از آن غافل نبوده اند. قرآن در آیات متعدد با تعبیر واحد چنین خبر داده که انبیا از جمله حضرت نوح، شعیب، صالح، هود با یک منطق به تمام انسان ها گفته اند: ﴿... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ...﴾ (نک: مؤمنون / ۲۳؛ اعراف / ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود / ۵۰، ۶۱ و ۸۴) «ای قوم من! تنها بندگی خدا کنید». هر کدام از انبیا با درک معصومانه خود از خواسته های خداوند کوشیده اند تا هدف از آفرینش انسان و جن را که عبودیت حق تعالی است به طور واقع بینانه و به دور از خطا تحقق بخشند. قرآن می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات / ۵۶) «من جنیان و آدمیان را جز برای اینکه مرا پرستند، نیافریدم». چه اینکه هدف اصلی فرود کتب آسمانی از جمله قرآن نیز، همین آموزه است. قرآن می فرماید: ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيُعَلِّمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَيَذَكِّرُوا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (ابراهیم / ۵۲) «این ابلاغی است برای مردم تا [حقایق روشن شود و مردم] به وسیله آن بیم داده شوند و بدانند که او [خدا]، معبودی یگانه است و صاحبان خرد متذکر گردند». باور به یگانگی معبود و انجام عبادت حق تعالی مبتنی بر باور به توحید نظری و به طور خاص توحید ربوبی است.

- درک نظام مند از اهداف قرآن: در قرآن به حدود سی هدف بر می خوریم که به طور کلی به اهداف ابتدایی، متوسط و عالی تقسیم می شوند؛ هر کدام از اهداف ابتدایی وسیله ای برای رسیدن به هدف متوسط و اهداف متوسط وسیله ای برای رسیدن به هدف عالی است. به طور نمونه قرآن می فرماید: ﴿إِنَّمَا أُنْزِلَتْهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف / ۲) «ما آن را، قرآن عربی نازل کردیم، باشد تا در آن بیندیشید» این آیه درصدد بیان هدفی ابتدایی است که همان تدبر و تعقل در آیات است. این هدف برای روشن شدن حقانیت قرآن و درک درست آیات که هدفی متوسط است، منجر می شود و آن نیز وسیله ای برای دستیابی به هدف نهایی قرآن است که «توحید» می باشد. یعنی: تا بدان جا که آدمی از این آیات و نشانه ها به مقام معرفت توحید بار یابد و صاحب آیه را با حقیقت ایمان شهود کند. قرآن با ارایه شیوه های گوناگون برهان، تمثیل، جدال احسن، موعظه، و نیز، تحلیل پدیده ها، نقد شرک و چند خدایی، نقل سرگذشت و... می کوشد آدمی را به این هدف نهایی، یعنی: به اوج توحیدگرایی در تمام ابعاد نظری و عملی آن، سوق دهد؛ چرا که قرآن حکمت آفرینش انسان را چیزی جز نایل شدن او به معرفت مقام توحیدی حق تعالی و نیز عبادت او نمی داند. معرفت و عبادتی که اساس همه سعادت ها و کمالات آدمی است.

برخی از آیات هم معنا در این سوره عبارتند از: آیات ۱ و ۵ و ۶۹: پیرامون قرآن‌شناسی. ۱۱ و ۷۰: شرط برای هدایت پذیری. ۱۱ و ۲۷: مژده به مغفرت با تحقق آن ۲۳ و ۷۴: ناکارآمدی معبودهای دروغین آیات این سوره را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد: آیات ۱ تا ۱۲، ۱۳ تا ۳۲، ۳۳ تا ۵۰، ۵۱ تا ۷۰ و ۷۱ تا ۸۳.

آیات ۱ تا ۱۲ «آغاز پیام و بیداری»

قرآن در نخستین گام، خود و آورنده اش را معرفی می‌کند. سوگند به قرآن حکیم که از دروغ و یاوه‌گویی مبرا است، آورنده آن بر صراط مستقیم پا برجاست بدون آن که بلغزد یا اشتباه کند ﴿إِنَّكَ عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ کتابی از خدای عزیز حکیم؛ خدایی که در برابر منکران، شکست‌ناپذیر است و بر مؤمنان رحمت می‌آورد. فرستاده پروردگار، با این کتاب آمد تا غافلان را بیم دهد؛ شاید پیش از آن که فرصت از دست رود از غفلت بدر آیند. هر چند گروهی از سر عناد همه راه‌ها را بر خود بسته، از این بیم و هشدار سودی نمی‌برند. اما جمعی دیگر که غفلتشان کم رنگ است به این دعوت‌نامه حکیمانه گردن می‌نهند چون هنوز در دل آنان ترس از کیفر همراه با امید به آمرزش و پاداش زنده است. ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ...﴾ البته هر دو گروه را - با این تفاوت آشکار در برخوردشان در برابر حقیقت - برای کیفر و پاداش زنده می‌کنند و هر چه را در این حیات دنیا انجام داده یا آثاری از خوب و بد بر جای نهاده‌اند، همه ثبت و ضبط شده، در آن روز به آنها رسیدگی خواهند کرد. بلکه هر چه از بینش‌ها، گرایش‌ها و منش‌ها و... دارند جملگی در لوح محفوظ، ثبت و شمارش کرده‌اند. پس در این مقطع از حیات دنیا، نه عناد و انکار و نه تسلیم و پیروی، آغاز یا پایان راه نیست.

آیات ۱۳ تا ۳۲ «عبرت‌ها»

خداوند در این بخش برای دو گروه یاد شده، نمونه ای عینی از پیشینیان می‌آورد تا درس عبرت و پیامی آشکار برای بیداری ما باشد؛ می‌فرماید: چون دو نفر از پیامبران را به سوی آنان اعزام کردیم؛ آنان پیامبران را تکذیب کردند، باز پیامبر سومی به سوی ایشان رهسپار کردیم. سخن آنان حق و صدق بود ﴿إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ﴾ آن قوم با ریشخند گفتند: شما بشری همانند مایید و خدا شما را نفرستاده و شما جز دروغ نمی‌گویید؛ انبیا در برابر این بهانه نابخردانه چه بگویند؟! آنان که بر رسالت خود ایمان داشتند، نه از تکذیب و تهدید آنها هراسیدند و نه نیازمند تصدیقشان ماندند، گفتند: پروردگار ما می‌داند که فرستاده او به سوی شمایم و ما، جز وظیفه ابلاغ که خردپذیر و فطرت‌پسند است نداریم و در برابر این پیام رسانی چیزی از شما نمی‌خواهیم. آن قوم به خرافه روی آوردند و گفتند: ﴿إِنَّا نَطَّيِّرُنَا بَكْم﴾ ما به شما فال بد زده‌ایم و انبیا حقیقتی را به آنان گوشزد کرده، گفتند: فال بد همراه شماست که حق گریز و باطل گرایید. آن‌گاه آنان با گردن فرازی به تهدید دست زدند آن هم تهدیدی هراسناک از نوع سنگسار و عذاب دردناک.

در آن میان، تنها یک نفر از صف حق جویان زنده دل که از خدای رحمان می‌هراسید، به انبیا روی آورد؛ مردی فرزانه و گمنام در آن همه غوغا و تهدید و از سر مهر آنان را نصیحت کرد. لابد مرفه‌ان بی درد و تکذیب کنندگان متکبر برای او اعتباری قائل نبودند با آن‌که او، هم صداقت انبیا را اثبات کرد و هم صدق پیامشان را نمایان ساخت و چنین گفت: **اولاً:** از رسولان که مزدینمی‌خواهند و جز برای نجات شما به چیزینمی‌اندیشند، پیروی کنید. **ثانیاً:** به پیام آنان نگاه کنید که پرستش معبود یگانه را می‌طلبند؛ همان معبودی که آفریدگار من و شماست و همه به سوی او باز می‌گردیم، پس آیا این افراد با این منطق، شایسته پیرو نیستند؟! آیا خدای رحمان بازنشسته است و رسولانیرا نمی‌فرستد؟! آیا همه چیز در این دنیا پایان می‌پذیرد و بازگشت به سوی خدا امکان‌پذیر نیست؟! کدام عقل و خرد این ادعا را تصدیق می‌کند؟! اما معبودان شما چه هنری دارند؟! آیا اگر خدای بخشنده، گزندی برای ما بخواهد، میانجی‌گری آنها سودی خواهد داشت؟ روشن است اگر چنین پنداری را بپذیریم در گمراهی آشکار خواهیم بود. پس از این تحلیل روشن و منطقی، مرد

۵. برای نگارش سطح تذکاری سوره‌ها استفاده از ترجمه آقای سید محمدرضا صفوی که بر اساس تفسیر المیزان نگاشته شده، سودمند است.

مؤمن به انبیا رو کرد و گفت: من به پروردگار شما ایمان دارم چون بر این دیدگاه منطقی و استوار ایستاد و تسلیم آن قوم نشد او را به شهادت رساندند. به محض شهادت به وی خطاب شد به بهشت در آی: ﴿ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ وی بدون آن که از رنج شکنجه و قتل خود سخنی به میان آورد هنگام ورود به بهشت - مانند هر انسان جوانمردی که حقایق را می بیند - از سر دلسوزی و حسرت برای قومش گفت: ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم به پاس این اخلاص و ایمان از من درگذشت و مرا با ورود به بهشت خود، گرامی داشت. آری این وعده، حقیقت داشت که فرمود: ﴿فَبَشِّرْهُ بِغَفْرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ آن گاه در آیات بعدی خداوند می فرماید: برای مجازات آن قوم، سپاهی از آسمان فرود نیاوردیم تا آنان را از پای در آورد و یا با اکراه به آیین توحید وادار کند، بلکه تنها با یک بانگ آسمانی، آری تنها با یک بانگ به حیاتشان خاتمه دادیم و گردنکشیشان را در هم پیچیدیم و شعله حیاتشان را فرو بردیم. پس هیاهو و غوغاهایشان سرد و خاموش، اجسادشان بی رمق و شهرهایشان به گورستان های بی رونق تبدیل شد و هیچ کدام از معبودهای ساختگی، آنان را نجات نداد. قرآن در ادامه با تغییر آهنگ چنین می آورد: دروغا! آنان که انبیا را به مسخره می گیرند، مگر ندیدند چه بسیار نسل هایی پیش از آنها بودند و چون همین منش را در پیش گرفتند گرفتار عذاب شدند و از صحنه زندگی دنیا، محو گشتند و به نزد آنان بازنگشتند؛ پس چرا باز هم بدمستی می کنند و با دست خود به همان سرنوشت شوم دچار می شوند؛ البته گمان نبرید چون طومار زندگیشان درهم پیچید، به طور کلی از صفحه وجود نیز محو شده اند بلکه پس از این، زود هنگام در جهان واپسین احضار خواهند شد ﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ به حساب و کیفر آنان رسیدگی می شود. هدف از بیان این مثل این بود که غافلان سرگشته، بت پرست و خودپرست، عبرت گیرند و بدانند اینان نیز مانند پیشینیان سخن معقول و منطقی ندارند بلکه تنها و تنها تکرار همان بهانه ها و عنادهاست و سرنوشتشان جدا از سرنوشت گذشتگان نیست و زنده دلان دریابند؛ این راه حقیقی است که انسان های خردمند، آن را به قیمت جان پیموده اند.

آیات ۳۳ تا ۵۰ «نشانه»

قرآن، پس از آن که در آن ماجرای واقعی، حقیقت توحید ربوبی را نمایاند، باز برای آن که چشم ها را از گرد و غبار بشوید و از دل ها زنگار غفلت بزدايد و از عقل ها، پندارها را بر اندازد، به آیات آفاتی می پردازد، تا آدمی باور کند حق تعالی در همه عرصه های حیات حضور دائمی دارد؛ اوست که زمین مرده را زنده می کند، درختان را می رویاند، آدمیان و دیگران را جفت می آفریند، شب و روز را پدید می آورد، خورشید و ماه را سامان می دهد و... پس پروردگار ما غایب نیست که نداند و بازنشسته نیست که نتواند. او منزّه از شریک و از این پندارهاست و هرگز در آفرینش و اداره هستی به کسینازمند نیست ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ...﴾ در آیات آفاقی و انفسی، صفات خود را از عزّت، علم، حکمت، قدرت و... نشان داد تا شاید از غفلت در آییم و او را شکر گزارییم. آری، اگر تدبیر هستی بین ارباب گوناگون تقسیم شده بود یا پروردگار ما غایب و بازنشسته بود - آن گونه که نابخردان می پندارند - این نظام سر پا نبود و انسجام آن فرومی پاشید؛ پس اگر او بخواهد، همه نقش ها و نقشه ها را برهم می ریزد به طور نمونه به دریا می گوید آنان را فرو برد ﴿إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ﴾ بدون آن که از کسی، کاری ساخته باشد: ﴿فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ﴾. چون همه کس و همه چیز، سپاهیان او و با تمام وجود وابسته به اراده اویند. پس اگر بخواهد با یک دخالت حکیمانه، همه چیز را بی اثر می کند و اگر مهلت می دهد تنها لطف و رحمت و فرصتی برای آزمون است و اگر نه، اگر نازیکنند فرو ریزند قالب ها.

با این همه از نشانه ها و عبرت ها در تمام اضلاع هستی در زمین و زمان و سرگذشت گذشتگان که برای باور به این حقیقت ارایه کردند که «تنها مالکِ مُدَبِّرِ هستی، حق تعالی است و نظام آفرینش در زیر چتر سیطره ربوبی او سرپاست» باز انسان به خیال پردازیش ادامه می دهد و برای خالی کردن شانه از مسئولیت اجتماعی خود، اتفاق را به مسخره می گیرد و چون زندگی خود را به سامان می بیند در خیال خام خود، همه چیز را به سود ابدی خویش می پندارد، پس بهانه می آورد و با ریشخند می پرسد: ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ اگر راست می گوئید این وعده، که قیامتی هست کی

خواهد بود؟ غافل از این که جز به اندازه یک بانگ برای برپایی قیامت، انتظار نمی کشند که ناگاه همه را فرو می گیرد و در دم، به حیاتشان خاتمه می دهد بدون آن که فرصت کنند به دیگری سفارشی دهند یا خود بازگردند و جبران خسارت کنند.

آیات ۵۱ تا ۷۰ «سرنوشت‌ها»

بالاخره وعده‌ای که کاذب می پنداشتند و به استهزا می گرفتند به حقیقت می پیوندد. همگان با دمیدن در صور از گورها بدر می آیند و تنها به سوی پروردگارشان - و نه معبودی دیگر، چون معبودی جز رب العالمین نبوده و نیست - می شتابند، همان انسان‌های غافل پر مدعا، روی گردان از آیات، شیفتگان زر و زور با حسرت و اندوه می گویند: وای بر ما چه کسی مارا از خوابگاهایمان برانگیخت؟ ﴿يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾ آری، این همان وعده خدای رحمن است و انبیا راست می گفتند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ همان انبیایی که تکذیب کردیم، به آنان فال بد زدیم، تهدید کردیم، مسخره نمودیم و... آری، آنان راست می گفتند این همان روز است و هم اکنون کار از کار گذشته است. با یک بانگ دیگر، همه گرد می آیند اما با آنکه باهم هستند تنها نیستند و آماده محاکمه. پس در آن دادگاه بر هیچ کس کوچک ترین ستمی نمی شود و جز به آنچه کرده کیفر نمی بیند. آنان گمان می کردند خداوند غایب و از کار آنها غافل مانده و از بهشت و دوزخ خبری نیست؛ اما این گمانی بیش نبود؛ هم اکنون بهشت حاضر است و بهشتیان سرگرم کار و بار خویشند و به فضل پروردگار خود به شادی و شادمانی مشغول، با همسرانشان در سایه‌سار درختان بر تخت‌ها تکیه می زنند، از میوه‌ها تناول می کنند و هر چه بخواهند برای آنان مهیاست: ﴿وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ﴾ آنان که دردناک، دلشان زنده و از بیم دوزخ و کیفر می هراسیدند ﴿وَوَحْشِيَ الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ﴾ هم اکنون سلام خداوند - که ره آورد آن، سلامتی و آسایش مطلق است - ارزانی آنان می شود، اگر در اینجا، گنهکاران با مؤمنان به اقتضای معیشت دنیا ناگزیرند با یکدیگر زندگی کنند اما در آن سرا که روز جدایی است، فرمان ﴿وَأَمَّا زُوا الْيَوْمِ الْمُجْرِمُونَ﴾ صف‌ها را از یکدیگر جدا می سازد؛ آن هم صف‌های حقیقی بدون آن که خطایی در این صف بندی صورت پذیرد. جدایی آغاز عذاب‌هاست و در پی آن عذاب‌های دیگر؛ یادآوری پیمان‌ها و پیمان شکنی‌ها و بدتر از همه، شناخت کارگردان پندارها و گناهان که بر عذاب می افزاید. آری در آن روز که پرده‌های غفلت و پندار فرو افتند، آدمی به این حقیقت واقف می شود که صحنه گردان آن همه بهانه‌ها و تهدیدها و... شیطان بود، همان دشمن آشکار انسان: ﴿إِنَّ لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾. در آن جا انسان دوزخی درمی یابد که سر تا پا وجودش عبد و سر سپردگی به دشمن‌اش بوده و از عبادت حقیقی غافل مانده است، این نیز عذابی دیگر است با آن که بارها و بارها سفارش پروردگار از زبان انبیا به وی رسیده بود که از این دشمن آشکار و مکار حيله‌گر بر حذر باش و نسبت به وسوسه‌های او که گذشتگان را به خاک سیاه نشاند، عبرت گیر؛ اما افسوس که در آن عالم کار از کار گذشته است. پس به آنان خطاب می شود بنگرید: ﴿هَذِهِ جَهَنَّمُ﴾ این همان دوزخی است که همواره بدان تهدید می شدید پس امروز به خاطر این که به این حقیقت، کفر می ورزیدید در آن ماندگار گردید.

اگر در این دنیا همه اعضا آدمی در اختیار او و برای اوست، اما امروز در اختیار مالک اصلی آنها و بر علیه اوست، دهان‌ها را می دوزند، دست و پاها - که سپاه خدایند و در این دنیا آدمی را زیر نظر داشتند - به دستور پروردگارشان، به سخن در می آیند و بر کارهای آدمی گواهی می دهند. ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ...﴾ اما نه این که این اعضا در دنیا از قدرت خداوند بیرون باشد، بلکه اگر بخواهد در همین جا و همین لحظه، آری همین جا و همین لحظه، دیدگان را بی فروغ می کند. باز اگر بخواهد در یک چشم بهم زدن، این بهانه‌جویان پر مدعا را سر جایشان مسخ و شکل زشت باطنی آنان را نمایان می سازد که نه بتوانند از آن بگذرند و یا بتوانند به حال نخست باز گردند. یکی از نشانه‌ها برای درک حضور این قدرت که به چشم خود می بینیم - سیر سالمندی و فرتوتی آدمی است. حق تعالی چنین تدبیر کرده که نیروی سالمند به ناتوانی، دانایی‌اش به نادانی و هوشیاریش به فراموشی، مبدل گردد بدون آن که بتواند دوباره به حالت نخست برسد یا از این فرتوتی بگذرد. پس خرد به کار بندیم و این حقیقت را دریابیم که او قادر است هم اکنون، چشمان را بی فروغ و ما را سر جای خود مسخ کند.

این حقایق از زمین و زمان، گذشته و آینده، دنیا و آخرت، از وجود ما و اطراف ما و... همه برای آن است که از غفلت، گردن فرازی و به خود بالیدن دست شوییم. بهانه‌ها را فرو گذاریم و به این حقیقت، تن دهیم که قرآن، شعر نیست و شایسته آورنده آن هم، شعرگویی نیست. بلکه این کتاب، تذکر است که خداوند - از سر لطف - بر پیامبرش خوانده تا به هوش آییم و هشدارهایش آویزه گوش کنیم ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾.

آیات ۷۱ تا ۸۶ «بازگشت به نشانه‌ها»

قرآن، پس از آن که مقصد ما را نشان داد، آنگاه رخدادهایی از عالم آخرت را نمایان ساخت و حقایقی از آن عالم - که قطعاً با آنها مواجه می‌شویم - را ترسیم کرد، دوباره به زندگی امروزی ما پرداخت. این کتاب، به‌عنوان آیین‌نامه زندگی و تذکره نجات، کلام خود را با این پرسش آغاز کرد: «آیا ندیده‌اند که ما با دست‌های قدرت خود برای آنان چهار پایان را آفریدیم...؟» از چهار پایان سخن گفت که با تدبیر حق تعالی خلق شدند و در اختیار ما قرار گرفتند تا برای تداوم زندگی از آنها بهره‌بریم، از گوشت و شیرشان استفاده کنیم؛ سپس می‌پرسد: ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ آیا سپاس نمی‌گزارند؟! چرا به جای سپاس، کفر می‌ورزند؟! بلکه به‌جای این خالق، که معبود واقعی است، معبودهای پنداریرا بر می‌گزینند بدین امید که از ناحیه آنها یاری شوند! آیا این فرزندی و منش سپاسگزاری است؟! انسان چه توجیهی در ناسپاسی و روی گردانی از پرستش خدای خود دارد. شگفتا! آدمی با این همه نشانه‌های روشن که در قالب‌های گوناگون ارایه شد باز در خیره سری و غفلت خود، دست و پا می‌زند. پس جا دارد پیامبر خدا ﷺ - همانند طبیعی که بیمار از دستورهای او سرپیچی می‌کند بلکه او را به استهزا می‌گیرد و تکذیب می‌کند - غمگین شود بلکه صد چندان غمگین‌تر از طبیب باشد؛ چون این واقعیت تلخ را آشکارا مشاهده می‌کند که اینان با خیره سری خود، از شفا می‌گریزند و با دست خود به دامن دوزخ پناه می‌برند و عذاب جاودانه را - بر اثر غفلت‌ها و جهالت‌ها - به جان می‌خرند. قرآن به پیامبر می‌فرماید: سخنان و برخوردهای آنان تو را اندوهگین نکند، ما هر آنچه را پنهاندارند یا آشکار سازند، می‌دانیم و به حساب آنان رسیدگی می‌کنیم.

آری! اگر آدمی از آیات هستی و سرگذشت‌ها، پیامی دریافت نمی‌کند؛ دست‌کم، به خلقت خود بنگرد آیا ما او را از نطفه بی‌مقدار نیافریدیم پس چرا هم‌اکنون ستیزه می‌جوید و حقایق را نادیده می‌گیرد، همین انسان - که خمیرمایه او همان نطفه است - خلقت خود را فراموش کرده و از سر ستیز، استخوان‌های پوسیده را برداشته و با تمسخر پودر می‌کند و می‌پرسد چه کسی اینها را زنده می‌کند؟! قرآن در پاسخ، ابتدا رسوب‌های ذهنی او را پودر می‌کند که ﴿نَسِیَ خَلْقَهُ﴾ او آفرینش خود را فراموش کرده و الا هرگز به چنین پنداری دچار نمی‌شد. آن‌گاه می‌فرماید: بگو: همان خالق که آفرید دوباره به این استخوان‌ها حیات می‌دهد؛ چراکه او به هر آفرینش و بر هر آفریده‌ای داناست آری! چون نیک بنگرید، جایی برای تعجب نیست همان خدایی که از دل درخت‌تر، جرقه آتش پدید می‌آورد، بلکه به این واقعیت بیندیشید آیا خدایی که آسمان‌ها و زمین را بدون سابقه آفرید، قادر نیست مانند آنها را دوباره بیافریند چه رسد به این که بخواهد به شما حیات دوباره بخشد. آری، او آفریننده داناست. کافی است برای آفریدن چیزی به آن بگویید: باش، پس بی‌درنگ به وجود می‌آید. پس اگر آدمی در جستجوی حقیقت است با این همه عبرت‌ها، نشانه‌ها، تذکرها باید با تمام وجود این حقیقت را دریابد و باور کند که پروردگار عالم از پیرایه‌ها و پندارها منزّه است، ﴿سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ مالک حقیقی و فرمانروای دانا و توانا که هیچ چیز در هیچ لحظه‌ای از فیض وجود او بی‌نیاز نیست؛ هرچه هست سر تا فقر و نیاز به تدبیر اوست و به سوی او باز گردانده می‌شود.